از منظر دموکراسی معقول نیست که یک نظام سیاسی آن‌قدر به مخالفان خود آزادی بدهد که چارچوب‌های آن را درهم بشکنند. در نظام‌های دموکراسی غربی، زمانی که نظام دو قطبی حاکم بود، هیچ‌گاه به احزاب مارکسیستی آن‌قدر اجازه برای فعالیت داده نمی‌شد تا بتوانند اکثریت جامعه را به خود جذب کنند. امروزه، نظام‌های حاکم بر غرب هر اندیشه و فعالیت برحقی را به اسم دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر سرکوب می‌کنند. در مقام عمل، سرکوب مردم الجزایر که به اسلام‌گرایان رأی داده بودند و برخورد رژیم لائیک ترکیه با حزب رفاه و سرنگونی آن شواهدی بر این امر است که آزادی شعاری بیش نیست

در آمدی بر بنیادهای دموکراسی و ارزیابی آنها(۳)

برابری و آزادی از نگاه لیبرال دموکراسی

تحلیل
محمدجواد نوروزی*

دموکراسی در غرب بر یک‌سری اصول و پیش‌فرض‌هایی استوار است که شناخت آن‌ها جهت فهم معنای دموکراسی ضروری است. به مدد این اصول از سویی قادر خواهیم بود که نظام‌های مدعی اِعمال دموکراسی را محک زده، مورد ارزیابی قرار دهیم و از سوی دیگر، در جهت درک دقیق‌تر نظام دموکراسی و تمییز آن از دیگر حکومت‌ها به ما کمک می‌کند. در دو شماره گذشته به بررسی جایگاه نسبی‌گرایی و مشروعیت مردمی در نظام لیبرال دموکراسی پرداخته شد. در این شماره به جایگاه برابری و آزادی در لیبرال دموکراسی پرداخته و مختصراً به ارزیابی این معیارها می‌پردازیم.

مسئله برابری در نظام لیبرال دموکراسی

برابری ریشه در اومانیسم و فردمداری دارد؛ بدین معنا که یک اقتدار برتر از فرد و یک معرفت برتر از عقل فردی وجود ندارد. برخی برابری را به این معنا می‌دانند که قدرت به نحو مساوی بین افراد جامعه تقسیم شود و هیچ کس بیش از دیگری قدرتی نداشته باشد. حق برابری شهروندان در محورهای متنوع ذیل تبلور می‌یابد:

الف) برابری سیاسی: همه شهروندان در حق رأی برابرند؛ یعنی هر فرد دارای یک رأی است و افراد در انتخاب شدن هم برابرند.

ب) برابری حقوقی: همه در قبال قانون برابرند و از حقی یکسان برخوردارند.

ج) برابری اجتماعی: همه طبقات و گروه‌ها در فعالیت سیاسی برابرند.

زیربنای برابری، حقوق ملت است. در دموکراسی، شهروندان محق‌اند و بر مبنای قرارداد اجتماعی از حقوق برخوردارند. کار ویژه دولت فقط حفظ امنیت است. برابری اصلی است که در سایه آن شهروندان حقوق خود را استیفا می‌کنند.

ارزیابی دموکراسی و برابری

برابری یکی از شالوده‌های دموکراسی است. آیا در نظام‌های مبتنی بر دموکراسی، برابری وجود دارد؟ آیا برابری با نظام سرمایه‌داری سازگار است؟ آیا برابری با آزادی که اصل دیگر دموکراسی است قابل جمع است؟

برخی معتقدند: دموکراسی و نظام سرمایه‌داری قابل جمع نیستند؛ زیرا دموکراسی به برابری کامل قوانین قدرت سیاسی معتقد است: «هر کس یک رأی.» و حال آن که سرمایه‌داری معتقد است به دست گرفتن قدرت سیاسی تنها وظیفه شایستگان اقتصادی است. کارایی نظام سرمایه‌داری بر محور بقای اصلح و نابرابری قدرت خرید دور می‌زند. یک نویسنده غربی در این باره می‌نویسد:

پوست‌کنده این که: نظام سرمایه‌داری به طور کامل با برده‌داری سازگار است[۱].

سرشت نظام سرمایه‌داری در نابرابری نهفته است. وی می‌افزاید: حتی اگر توزیع قدرت خرید بر پایه برابری و تساوی‌جویی قرار گیرد، اقتصاد بازار به سرعت برابری را از میان برمی‌دارد و نابرابری را به جای آن می‌نشاند... زیرا فرصت‌های یکسانی وجود ندارد[۲].

چون اقتصاد بازار برابری ایجاد نکرده است، همه دموکراسی‌ها ضروری می‌دانند که ضمن مداخله در بازار برنامه‌های گوناگونی را جهت افزایش برابری تنظیم کنند. در این راستا، در قرن نوزدهم، تعلیمات اجباری در سطح ابتدایی و متوسطه وضع شد. سپس قانون ضد «تراست» و در قرن بیستم، مالیات بر درآمد وضع شد. همچنین مزایای ضد بیکاری، نظام تأمین اجتماعی و بعد از جنگ جهانی دوم حقوق بشر وضع شد. بعد از این تلاش‌ها، همچنان توزیع ثروت نابرابر بود و بنا به گفته نویسنده فوق، همه این خدمات در جهت جلوگیری از انفجار جامعه بود و چراغ سبزی بود برای ثروتمندان که دموکراسی در واقع از آن‌ها حمایت می‌کند[۳].

یکی از خطراتی که این نویسنده، برای جوامع غربی، ذکر می‌کند نابرابری است. وی می‌نویسد: اگر نابرابری ادامه یابد و روز به روز بیشتر شود و مزد واقعی اکثریتی عظیم از خانواده‌های ما روز به روز کاهش یابد، کسی به درستی نمی‌داند چه پیش خواهد آمد... اگر فرایند سیاسی مبتنی بر دموکراسی نتواند آنچه را که سبب بروز این واقعیت، در درون نظام سرمایه‌داری می‌شود علاج کند، دموکراسی نیز بی‌اعتبار خواهد شد[۴].

آزادی

آزادی یکی از موضوعاتی است که مورد احترام همه انسان‌ها است و البته در هیچ جامعه‌ای آزادی مطلق وجود ندارد. دموکراسی مبتنی بر لیبرالیسم مدعی است که دولت باید حداقل دخالت را در امور جامعه داشته باشد و در مقابل، شهروندان از حداکثر آزادی برخوردار باشند. کار ویژه دولت تأمین امنیت است و تنها در صورتی قانون وضع می‌کند که آزادی برخی به آزادی افراد دیگر لطمه بزند. به عبارت دیگر، آزادی برخی افراد نباید به قیمت از بین رفتن آزادی عده‌ای دیگر مُجاز شمرده شود.

آزادی و قدرت مفاهیمی متضاد و ناظر به دو حوزه متعارض‌اند. هرچه قلمرو اختیارات دولت کوچک‌تر باشد کنترل آن آسان‌تر است. یک حکومت دموکراتیک لزوماً باید ضعیف و محدود باشد و بر امور کمتری حکومت کند. دو قلمرو اصلی آزادی عبارتند از: آزادی در مسائل دینی و معنوی، و دیگری آزادی در زندگی اقتصادی و امور مادی. مهم‌ترین عرصه‌های آزادی را می‌توان در محورهای ذیل خلاصه کرد:

الف) آزادی سیاسی

ب) آزادی اقتصادی

ج) آزادی فرهنگی

در قانون اساسی هر کشوری مکانیزم حفظ و تضمین آزادی‌ها تنظیم و ارائه می‌گردد. علاوه بر آن، اصل تفکیک قوا محور مهمی است در جهت جلوگیری از تمرکز قدرت و استبداد. توزیع قدرت و نظارت هر یک از قدرت‌ها بر دیگری گامی در جهت حفظ آزادی‌ها در جامعه است.

ارزیابی دموکراسی و آزادی

۱. رابطه دموکراسی و آزادی چیست؟ آیا افراد و گروه‌ها هر عقیده‌ای که داشته باشند می‌توانند آزادانه آن را تبلیغ کنند؟ آیا اگر افراد جامعه خواهان نفی دموکراسی شدند آزادند؟

در پاسخ پرسش‌های فوق باید گفت در هیچ نظامی آزادی مطلق وجود ندارد. به عبارت دیگر، آزادی محدود و در چارچوب نظام سیاسی هر جامعه است. چارچوب‌های محدودکننده آزادی از هر نظام سیاسی تا نظام سیاسی دیگر متفاوتند و مبتنی بر جهان‌بینی و نظام فکری آن جامعه می‌باشند. موریس دورژه درباره چارچوب آزادی در دموکراسی می‌نویسد: آیا با اعطای آزادی به دشمنان آزادی، به آنها اجازه داده نمی‌شود که آزادی را در هم بکوبند؟ آیا دموکراسی مقهور و محکوم است تا علیه آنان که می‌خواهند بر اساس دموکراسی نابودش کنند به دفاع برنخیزد؟ پاسخ ساده است، دموکراسی به مخالفان خود اجازه بیان عقایدشان را می‌دهد؛ ولی تا وقتی که این کار را در چارچوب روش‌های دموکراتیک انجام دهند[۵].

بنابراین، معقول نیست که یک نظام سیاسی آن‌قدر به مخالفان خود آزادی بدهد که چارچوب‌های آن را در هم بشکنند. در نظام‌های دموکراسی غربی، زمانی که نظام دو قطبی حاکم بود، هیچ‌گاه به احزاب مارکسیستی آن‌قدر اجازه برای فعالیت داده نمی‌شد تا بتوانند اکثریت جامعه را به خود جذب کنند.

امروزه، نظام‌های حاکم بر غرب هر اندیشه و فعالیت برحقی را به اسم دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر سرکوب می‌کنند. در مقام عمل، سرکوب مردم الجزایر که به اسلام‌گرایان رأی داده بودند و برخورد رژیم لائیک ترکیه با حزب رفاه و سرنگونی آن شواهدی بر این امر است که آزادی شعاری بیش نیست.

مارکس در این باره معتقد است:

دموکراسی فقط جنبه ظاهری و رسمی دارد؛ زیرا حقوق و آزادی‌های شخصی را به مردم اعطا می‌کند، ولی ابزار اعمال آن را اعطا نمی‌کند[۶].

۲. آیا در ساحت عمل آزادی واقعی به چشم می‌خورد؟ تأمل در معنا و مفهوم آزادی، و رفتار کسانی که دعوی دموکراسی دارند، نشانگر فاصله رفتار عملی و تئوریک است این تمایز یا ناشی از ناکارایی نظریه دموکراسی و عدم انطباق آن با بنیادهای فکری است. یا ناشی از کاستی و خطا در درک صحیح مبانی است که منجر به چنین خطاهایی در مقام عمل شده است.

حضرت امام در این باره معتقدند: «حالا هم ممالک خارج باز به صورت جمهوری درآمده‌اند، باز هم همان مسائل (دیکتاتوری) به صورت دیگری است، ملت‌ها خیال نکنید که یک مملکتی روی موازین عدالت اجرا شود. خیر مثلاً مملکت امریکا را که ملاحظه می‌کنند... اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده است و داد می‌زند از آن حقوق بشر و آزادی مردم و اینها آنجا هم این طور نیست که یک آزادی به صورت صحیح، یک عدالت به طور صحیح باشد. منتها رئیس‌جمهور در آنجا در مملکت خودشان، خیلی اجرای قوه نمی‌کند. در ممالک ما اجرای دیکتاتوری می‌کند.»

و در جایی دیگر می‌فرماید: «مسلمین، بلکه همه بشر از اول گرفتار این‌هایی بوده‌اند که حقوق بشر را امضا کرده‌اند یکی از آنها امریکا است... برای تخدیر و اغفال توده‌ها می‌گویند؛ بشر آزاد است.» (۵۶/۱۱/۲۹)

از منظر امام دموکراسی واقعی در دنیای معاصر وجود خارجی ندارد. دموکراسی شعاری بیش نیست و روح دموکراسی‌های معاصر، استبدادی است. آنان در ورای شعارهای فریبنده‌ای چون دموکراسی، حقوق بشر و آزادی، اهداف شوم دیگری را تعقیب می‌کنند.

«این انگلستان که اینقدر از دموکراسی و تمدنش تعریف می‌کنند، و این هم جز تبلیغات شیطنت خود آنها تحت چیزی نیست... و ما دیدیم که [انگلستان] نسبت به هندوستان، پاکستان و دول تحت استعمارش چه جنایت‌هایی کرده است.» (۵۶/۱۱/۲۹)

حضرت امام بر این باورند که انسان منهای خداوند نمی‌تواند رفتاری دموکرات‌مآبانه داشته باشد. اما گستره دیکتاتوری در دموکراسی‌های معاصر دوگونه است:

الف. اعمال دیکتاتوری در کشورهای مدعی دموکراسی و سلب آزادی از مردم

ب. صدور دیکتاتوری به کشورهای پیرامونی جهان و اعمال آزادی‌های محدود در کشور مدعی دموکراسی.

طبیعی است نظام سلطه و سرمایه‌داری اعطای آزادی‌های محدود در آن کشورها را مطابق با مصالح بلندمدت خود می‌بیند و هرگاه مصالح اقتضا کند که باید در آن کشورها نیز محدودیت‌ها اعمال شده و آزادی محدود گردد طبعاً بر اساس معیارهای نظام سلطه و سرمایه تصمیم مقتضی اتخاذ می‌گردد.

۳. دوگانگی در شعار و عمل یا نفاق تمدن غرب

دوگانگی در شعار و عمل مهم‌ترین ویژگی دموکراسی در غرب است. از سویی شعار حقوق بشر، عدالت، آزادی می‌دهد اما در مقام عمل بدان وقعی نهاده نمی‌شود.

«اینهایی که فرض می‌کنید از حقوق بشر دم می‌زنند، بیشتر به بشر دارند تعدی می‌کنند. تمام آلات قتّاله‌ای که این‌ها درست کرده‌اند این جنگ‌ها را پیش می‌آورند در عالم، همین‌ها هستند که قضیه حقوق بشر را، اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده‌اند. و این‌ها همین فرانسه که قضیه اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده لکن با الجزایر چه کرد.[۷]»

حضرت امام دموکراسی، لیبرالیسم و کمونیسم را به مثابه مکاتب ساختگی دانسته که هدف آن را مشغول ساختن مردم به‌ویژه شرقی‌ها می‌دانند[۸].

کسانی که در جامعه نیز از دموکراسی لائیک یا دموکراسی تمام‌عیار سخن به میان می‌آورند، رفتاری دوگانه دارند؛ از سویی شعار قانون‌مداری یا دانستن حق مردم است به میان آورده می‌شود؛ اما در مقام عمل تنها چارچوب‌های جزئی و جناحی معیار قانون و عمل قرار می‌گیرد. پیروان دموکراسی در عصر جدید هیچ‌گاه در مقام عمل صداقت نداشته‌اند و تا آنجا که تاریخ به یاد می‌آورد همواره آمیخته با خدعه، نیرنگ، رفتار بر اساس اصالت قدرت و تنازع بقا، و توصیه‌های ماکیاولی بوده است.

۴. بی‌توجهی به عدالت و ارزش‌های اخلاقی

«چنین نیست که یک طرز حکومتی، از این حکومت‌هایی که هست، چه جمهوری‌اش و چه سلطنتی‌اش و چه استبدادی‌اش، و چه مشروطه‌اش یک حکومت عادله باشد که واقعاً اصلاح به حال ملت بکند و برای مردم فرمانروایی بکند، نه فرمانروایی برای قدرت‌های بزرگ و برای خودشان بکنند، نداریم یک همچو حکومتی[۹]».

پی‌نوشت‌ها:

۱. لستر تارو، آینده سرمایه‌داری، ص ۳۰۷.
۲. همان، ص ۳۰۹.
۳. همان، ص ۳۱۱.
۴. همان، ص ۳۳۳.
۵. موریس دورژه، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ص ۳۴۳.
۶. احمد نقیب‌زاده، سیاست و حکومت در اروپا، ص ۷۲.
۷. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۹، ۵۷/۷/۲۴
۸. همان
۹. همان، ص ۳۸، ۵۷/۷/۲۴.

*عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره)

برخی معتقدند دموکراسی و نظام سرمایه‌داری قابل جمع نیستند؛ زیرا دموکراسی به برابری کامل قوانین قدرت سیاسی معتقد است: «هر کس یک رأی.» و حال آن که سرمایه‌داری معتقد است به دست گرفتن قدرت سیاسی تنها وظیفه شایستگان اقتصادی است. کارایی نظام سرمایه‌داری بر محور بقای اصلح و نابرابری قدرت خرید دور می‌زند. یک نویسنده غربی در این باره می‌نویسد: «پوست‌کنده این که: نظام سرمایه‌داری به طور کامل با برده‌داری سازگار است.»

صراط

لزوم «واژه‌سازی» در نهضت‌های عمومی

یکی از چیزهایی که در هر حرکت عمومی و در هر نهضت لازم است، این است که بر اساس تفکرات و مبانی پایه‌ای این نهضت و این جریان، هم باید «واژه‌سازی» شود، هم باید «نهادسازی» شود. وقتی یک فکر جدید ـ مثل فکر حکومت اسلامی و نظام اسلامی و بیداری اسلامی ـ مطرح می‌شود، مفاهیم جدیدی را در جامعه القا می‌کند؛ لذا این حرکت و این نهضت باید واژه‌های متناسب خودش را دارا باشد. اگر از واژه‌های بیگانه وام گرفت، فضا آشفته خواهد شد، مطلب ناگفته خواهد ماند.

ما مردمسالاری را قبول داریم، آزادی را هم قبول داریم، اما لیبرال دموکراسی را قبول نداریم. با اینکه معنای لغوی «لیبرال دموکراسی» همین آزادی و همین مردمسالاری است، اما واژه لیبرال دموکراسی در اصطلاح مردم عالم، در معرفت و شناخت مردم عالم، با مفاهیمی همراه است که ما از آن مفاهیم بیزاریم. نمی‌خواهیم آن اسم را روی مفهوم پاکیزه و سالم و صالح و خالصِ خودمان بگذاریم لذا ما برای نظام مطلوب خودمان، اسم جدید می‌گذاریم. می‌گوییم مردمسالاری اسلامی، یا جمهوری اسلامی؛ یعنی نام جدید انتخاب می‌کنیم. یا برای تقسیم درست ثروت و استفاده همگان از ثروت‌های عمومی، که یکی از اهداف والا و اساسی اسلام است، از واژه «سوسیالیسم» استفاده نمی‌کنیم. با اینکه سوسیالیسم هم از لحاظ معنای لغوی ناظر به همین معناست، لیکن با یک مفاهیم دیگری همراه است که ما از آن مفاهیم بیزاریم؛ با یک واقعیت‌هایی در تاریخ و در جامعه همراه شده که ما آنها را قبول نداریم. لذا ما به جای استعمالات و اصطلاحاتی که بین چپ‌روها و مارکسیست‌ها و اینها معروف بود، اصطلاح «استکبار» را، اصطلاح «استضعاف» را، اصطلاح «مردمی بودن» را مطرح کردیم و آوردیم. ما آوردیم، یعنی انقلاب آورد، نه اینکه اشخاص خاصی در این زمینه تأثیر حتمی و قاطعی داشته باشند.

بیانات رهبر فرزانه انقلاب
۱۳۹۰/۷/۲۲

فلسفتنا

روابط بین‌الملل در اسلام(۶)

محدودیت روابط در اسلام

تنظیم کننده: محمد زند

در این سلسله نوشتار، بر آنیم تا با تکیه بر آیات و روایات دینی، به ابعاد مختلف مسئله روابط بین‌الملل در نگرش اسلامی پرداخته و نیز حدود و قصور این ارتباطات را مشخص نماییم. تاکنون پنج شماره از این سلسله را از نظر گذرانده‌ایم و در این شماره به عنوان ششمین نوشتار از این مجموعه، به محدودیت روابط بین‌المللی از منظر اسلامی می‌پردازیم. مباحث این سیر برگزیده از کتاب «روابط بین‌الملل در اسلام» نوشته استاد آیت‌الله جوادی آملی است.

ممنوعیت رابطه ولایی با کفار

هرچند اسلام رابطه با کافران و ملحدان غیرمعاند را امضا می‌کند، محدودیت‌هایی در این روابط دارد که در این قسمت به بیان آنها می‌پردازیم. مؤمنان نه تنها نباید ولایت کافران را بپذیرند، بلکه نباید به آنان مودت نیز داشته باشند؛ یعنی حق داشتن هیچ یک از مراحل سه‌گانه «مودت»، «تولی» و «اتخاذ ولی» را نسبت به کافران ندارند. حتی اصل مودت که پایین‌ترین مرحله است چه رسد به «تولی» یا «اتخاذ ولی» که مستحکم‌ترین رابطه است.

کافران، مشرکان و منافقان دوستان یکدیگرند. قرآن کریم در آیاتی اصل رابطه ولایی مؤمنان با «کافران» را ممنوع می‌داند: (یاَیهَا الذینَ ءامَنوا لاتَتخذوا الکافِرینَ اَولیاءَ مِن دونِ المُؤمِنینَ اَتُریدونَ اَن تَجعَلوا لله عَلَیکُم سُلطنًا مُبینا) و ارتباط ولایی با کافران (ولای آنان را در دل جای دادن) را مطلقاً ممنوع کرده است: (یاَیهَا الذینَ ءامَنوا لاتَتَوَلوا قَومًا غَضِبَ الله عَلَیهِم قَد یَئِسوا مِنَ الاءخِرَةِ کَما یَئِسَ الکُفارُ مِن اَصحبِ القُبور)، زیرا کافران غضب شدگان‌اند: (المَغضوبِ عَلَیهِم) و اهل ایمان که می‌گویند: (صِراطَ الذینَ اَنعَمتَ عَلَیهِم غَیرِ المَغضوبِ عَلَیهِم وَلاَالضّالین) نمی‌توانند با کسانی که مورد غضب الهی‌اند دوست باشند.

قرآن کریم راز ممنوعیت پیوند ولایی با کافران و منافقان را چنین بیان می‌کند: (وَدوا لَو تَکفُرونَ کَما کَفَروا فَتَکونونَ سَواءً فَلا تَتخِذوا مِنهُم اَولیاء)؛ یعنی منحرفان از دین خدا دوست دارند که شما کافر شوید و همسان آنها باشید. البته این دوستی در سیره و سنت سیئه آنان ظهور دارد و مایه تأثیر منفی خواهد بود.

انگیزه‌های مختلف ارتباط با کافران

رابطه با کافران، با انگیزه‌های گوناگون صورت می‌گیرد، از این رو برای شناخت سازگار بودن یا نبودن آن با ایمان، باید گونه‌های مختلف این ارتباط را بررسی کرد:

۱- رابطه با کافر به جهت خرسندی از کفرش: دوستدار کافر نمی‌تواند مؤمن باشد، زیرا رضایت به کفر هرگز با ایمان سازگار نیست به ویژه اگر با کوشش‌های عملی برای تأمین رضایت کافران یا با تلاش‌های فرهنگی برای ترویج فکر آنان یا با فعالیت‌های سیاسی برای تثبیت حاکمیت آنها همراه باشد.

۲- دوستی با کافران برای رسیدن به مطامع دنیوی نه تثبیت کفر: این دوستی گناه کبیر و فسق بزرگ است؛ مثل اینکه کسی برای به دست آوردن مال دنیا به نفع کافران فقط در محور امور دنیایی آنها جاسوسی کند. چنین کسی کافر نیست ولی مصداق (فَلَیسَ مِنَ الله فی شی) است؛ یعنی بر اثر تثبیت نظام کفر که در حد خود از گناهان بزرگ است از مزایایی که مؤمن عادل برخوردار است، محروم خواهد بود.

۳- ارتباط با کافران برای کسب قدرت یا سرکوب باطلی دیگر: این پیوند ممنوع است، زیرا با باطل نمی‌توان باطل را کوبید ولی این رابطه کفرآور نیست.

۴- پیوند با کافران به انگیزه استفاده از قدرت آنان برای احیا و احقاق حق: این رابطه نیز ممنوع است، چون حق را با باطل نمی‌توان تثبیت کرد ولی مایه کفر نخواهد بود.

۵- ارتباط با کافران برای دفع شر آنان که جایز است و کفرآور نیز نیست. رسول اکرم(ص) برای سرکوب اشرار (نه برای ترویج اسلام یا ازهاق باطل) با برخی مشرکان پیمان نظامی بسته بودند. چنین ارتباطی تولی نیست، ولاء و محبت را نیز به همراه ندارد و اگر هم از مقوله دوستی باشد، به جهت کفر آنان نیست، بلکه برای آن است که انسان هستند و با قدرتشان شری دفع می‌شود. خلاصه آنکه افراط و تفریط ناروا ست: همان گونه که ارتباط مهار نشده با کافران خطاست، ترک مراوده بی‌حساب نیز نادرست است. اسلام در عین امضای روابط با کافران فرمود که این رابطه را در محدوده جان راه ندهید که به آنها علاقه‌مند شوید ولی درباره مسلمان‌ها ضمن حفظ روابط تجاری، صنعتی و سیاسی و مانند آن می‌توانید در قلب یکدیگر راه پیدا کنید، چون هر دو مسلمان و مؤمن‌اید، ولی با کافران رابطه نهانی نداشته باشید و آنها را بطانه و امین راز خود قرار ندهید.

ممنوعیت رابطه نصرت

رابطه نصرت و کمک با کافران ممنوع است و مؤمن نباید کاری کند که به تأیید آنان بینجامد. البته نقل و انتقال کالاها نصرت دوجانبه است نه یک‌جانبه ولی اگر آن هم مایه تأیید مکتب آنها شود، ممنوع است، پس هر مبادله‌ای که مایه تأیید مکتب باطل کافران نیست و نیز مایه گسترش ظلم آنها نسبت به انسان دیگر نیست، حرجی ندارد.

همزیستی مسالمت‌آمیز با کفار

ارتباط بدون ولاء با کافرانی که پیشینه سوء ندارند یا گرچه سابقه سوء دارند ولی درباره آینده آنان نگرانی نیست و هرگز درصدد نابودی و محو اسلام و مسلمانان نیستند، بلکه خواهان زندگی انسانی مسالمت‌آمیز متقابل با مسلمانان‌اند و در کنار آن پیوند ولایی با برادران ایمانی رواست: (لایَنهکُمُ الله عَنِ الذینَ لَم یُقتِلوکُم فِی الدینِ... انما یَنهکُمُ الله عَنِ الذینَ قتَلوکُم فِی الدین) و چنان که در شماره گذشته اشاره شد، حضرت امیر مؤمنان(ع) نیز در نامه‌ای به مالک اشتر او را از ظلم به مردم باز می‌دارد و مردم را یا برادران ایمانی او یا انسانی همنوع وی می‌خواند: (و لا تکونن علیهم سبعاً ضاریاً تغتنم أکلهم فإنهم صنفان: إما أخ لک فی الدین أو نظیر لک فی الخلق).